

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

«هینتر گروند» نشریه اینترنتی المانی -- ترجمه رضا نافی

انتخاب و ارسال از: کبیر توخی

۲۲ دسمبر ۲۰۱۲

ایالات متحده آمریکا در سرایشی سقوط ناگزیر!

این نوشته اطلاعات جالبی به خواننده عرضه می دارد به ویژه در باره وضع کارگران در امریکا و البته در تایوان و به طور کلی در جهان گلوبالیستی امروز. وضعی که با همت و شرکت مردم در همه جا از جمله میهن ما دگرگون خواهد گشت. چون ممکن است این پرسش برای شما مطرح شود که چرا وضع چنین است؟ توصیف گویای مارکس را از ویژگی های سرمایه و سرمایه داری در صدر مطلب قرار می دهم:

«... سرمایه از فقدان سود، یا سود اندک وحشت دارد،... برای سود مناسب پرجرات می شود، برای ده درصد مطمئن می شود و می تواند همه جا به کار افتد، برای بیست درصد سرزنده می گردد و برای پنجاه درصد بی باک، برای صد در صد هر قانون انسانی را زیر پا می گذارد و برای سیصد در صد جنایتی نیست که به آن تن در ندهد، حتی اگر خطر اعدام داشته باشد. اگر اغتشاش و درگیری سود آور باشند هر دو امید بخشند.»

خبرها حکایت از آن دارند که کنسرن Foxconn مستقر در تایوان (معروف به «چین ملی»، جزیره ای چینی است و مستقل که جمهوری خلق چین آن را به رسمیت نمی شناسد و این جزیره را متعلق به خود می داند. م) قصد دارد در امریکا کارخانه ایجاد کند. این خبر به روشنی نشان می دهد که امریکا که «سرزمین امکانات بی مرز» خوانده می شد امروز به چهارمین مرحله از روندی وارد شده است که می توان آن را مرحله پس رفت به روزهای آغازین امریکا خواند، به مرحله ای که اقتصاد امریکا را به درجه اقتصاد یک کشور جهان سوم تنزل خواهد داد.

Foxconn بزرگترین کارفرمای خصوصی چینی است که قطعات فرآورده های مؤسسه Apple مانند «آیفون» «آیپد» و «آیپود» را تولید می کند.

استیون جاب که یکی از پایه گذاران این مؤسسه و احتمالاً در عرصه فن آوری و طراحی رسانه ای مردی پیش نگر بود، قطعاً از دوستان اتحادیه های کارگری و یا کارگران امریکائی نبود. او بخش عمده تولیدات مؤسسه عظیم خود را به کنسرن Foxconn منتقل کرد که به دادن مزدهای اندک مشهور و بد نام است.

اقامتگاه های کارگران که محل زندگی آنهاست در محوطه کارخانه ساخته شده. آنها معمولاً در شیفت های ۱۲ ساعته کار می کنند و پیوسته با شرایط خطرناک کاری مواجه هستند. اخیراً ۱۳۷ نفر از کارگران به دلیل آن که «آیپد» را با مواد کیمیائی خطرناک تمیز می کردند، بیمار شدند. طی پنجسال گذشته ۱۷ نفر از کارگران Foxconn هنگام کار دست به خودکشی زدند. گردا گرد کارخانه تورهائی نصب کرده اند که اگر کارگران خود را به قصد خودکشی از پنجره پرت کردند تورها آنها را نگه دارند و مانع مرگ آنها گردند.

چرا Foxconn این بهشت آزاد خود را که در آن قانون کار وجود ندارد رها می کند و به امریکا می رود؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید سیر چهار مرحله ای امریکا را شناخت. سیری که امریکا را به سرعت به جایی می برد که از لحاظ اقتصادی تبدیل به یک کشور جهان سومی گردد.

مرحله نخست : ویران کردن صنایع

آلکساندر هامیلتون، نخستین وزیر مالیه امریکا، در سال ۱۷۹۱ طرحی یازده ماده ای را برای حمایت از صنایع امریکا به اجراء گذاشت که تا چند دهه پیش دنبال می شد. طبق آن طرح افزون بر حمایت های گوناگون دولتی از صنایع داخلی به کالاهایی که از خارج به امریکا صادر می شدند عوارض گمرکی سنگینی تعلق می گرفت. با پیروی از شیوه «حمایت از صنایع داخلی» امریکا تبدیل به بزرگترین صادر کننده تولیدات صنعتی به جهان گشت. حاصل این سیاست رشد پایدار طبقه متوسطی شد که بسیار گسترده بود و وابستگان به آنها به عنوان کارگر های صنعتی دستمزد های خوب دریافت می کردند.

آنگاه روند جهانی شدن یا «گلوبالیزاسیون» رو به رشد نهاد و گفته شد راه شایسته آنست که مرزهای ملی کشورها باز شوند، حمایت از صنایع داخلی به کنار نهاده شود و هیچ مانعی بازرگانی جهانی را محدود نسازد.

در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان، در سالهای دهه هشتاد طرح یازده ماده ای آلکساندر هامیلتون را دور انداختند و تعرفه های گمرکی را کاهش دادند. بیل کلینتون هم که در دهه ۱۹۹۰ وارد کاخ سفید شد سیاست بازرگانی ریگان را ادامه داد و امریکا قرار داد های بازرگانی آزاد موسوم به گات GATT و نفتا NAFTA و سازمان تجارت جهانی WTO را امضاء کرد. حاصل آن این بود که تمام سدهایی که دوصد سال از صنایع داخلی امریکا در برابر رقبای خارجی حمایت می کردند، شکسته شدند.

در بحث های انتخاباتی سال ۱۹۹۲ راس پروت Ross Perot نامزد مستقل برای ریاست جمهوری امریکا گفت که شغل های موجود در امریکا به کشورهایی که سطح دستمزد در آنها نازل است منتقل خواهند شد. حق با پروت بود ولی هیچ یک از مقامات مسؤول دولتی نمی خواستند این هشدار را بشنوند.

در سالهای دهه ۱۹۶۰ از هر سه نفر امریکایی یک نفر در صنایع تولیدی کار می کرد. ولی امروز، پس از آن که امریکا قرار داد های پیوستن به مناطق آزاد بازرگانی را امضاء کرد، از هر ده نفر یک نفر در صنایع تولیدی کار می کند.

طی دهه های گذشته ۵ هزار کارخانه در امریکا تعطیل شدند و ۵ میلیون شغل صنعتی از دست رفت. نه این که از بین رفته باشند بلکه به خارج انتقال یافتند مثلاً به چین.

پیش از آن که ریگان به کاخ سفید راه یابد امریکا بزرگترین وارد کننده مواد خام و بزرگترین صادر کننده تولیدات صنعتی در جهان بود. در عین حال امریکا بزرگترین اعتبار دهنده جهان نیز بود. ولی امریکای امروز بزرگترین صادر کننده مواد خام و بزرگترین وارد کننده کالاهای ساخته شده و در عین حال مقروض ترین کشور جهان است. وقتی تولید از پای درآمد اقتصاد هم از بین می رود.

مرحله دوم : « تهی دست شدن » طبقه متوسط

امروز دیگر تولید کنندگان دستگاههای تلویزیون، کامپیوتر یا میز و صندلی کارگران امریکایی نیستند. آنها امروز یا در مک دونالد همبرگر سرخ می کنند یا در هتل ها ملافه عوض می کنند و آنها که دانش آموخته بودند دیگر در کار ایجاد مصنوعات پیچیده نیستند بلکه در بازار بورس برای وال استریت اوراق بهادار می فروشند.

در سالهای ۱۹۵۰ که اقتصاد امریکا هنوز در مسیر برنامه یازده ماده ای هامیلتون حرکت می کرد یک چهارم از تولید ناخالص ملی امریکا تولیدات صنعتی بودند. در حال حاضر این تولیدات به یک در صد کاهش یافته اند و جای آن را خدماتی با دستمزدهای کم گرفتند. این نوع تازه اقتصاد قادر نیست یک طبقه متوسط پایدار را تحمل کند. و در عین حال نه این بخش خدمات و نه وال استریت هیچ کدام قادر به ایجاد رفاه مستمر نیستند.

از زمان انعقاد قرار داد نفتا و ایجاد منطقه آزاد تجارت در سال ۲۰۰۴ در آمد مشتغلین به کار در امریکا پیوسته رو به کاهش بوده است. بین سالهای ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۹ در آمد خانواده هائی که در آنها زن و مرد هر دو به کار اشتغال داشتند پنج درصد کاهش یافت. کاهش در آمد در خانواده هائی که فقط زن یا مرد به کار اشتغال داشتند ۱۸ درصد بود. در این مدت خانوار ها به طور متوسط ۶،۶ در صداد در آمد خود را از دست دادند.

مردم شاغل به کار با استفاده حداکثر از کارت های اعتباری خود، برای پرداخت اقساط خانه های مسکونی خود وام دوم را گرفتند تا بتوانند به نوعی از عهده پرداخت مخارج ماهانه برآیند. اما سرانجام این راه نیز برای گذران زندگی کفایت نکرد.

افزون بر این ها یک صنعت مالی تازه نیز به وجود آمده بود که تخصصش خالی کردن بیشتر جیب طبقه متوسط بود. یک مدل کار آنها تسلط یافتن بر آن مؤسسات امریکائی بود که بدهکاری می شدند. این صنعت مالی پس از آن که کنترل آنها را به دست می گرفت، شاغلان به کار در آن مؤسسات را اخراج می کرد و خود مؤسسه را به یکی از کشورهایائی که سطح دستمزد در آنها پائین بود منتقل می ساخت. میت رومنی می گفت این شیوه ای پر سود برای بهره برداری تمام عیار از مؤسسات است.

حتی کارخانه هائی که بسیار سود آور بودندمانند مؤسسه «سنساتا فری پورت» در «ایلی نویز» از این حمله در امان نبودند. پیروی از جهانی شدن ارزانتر است، انتقال کار به کشورهای کم دستمزد، حتی به قیمت اخراج ۱۷۰ کارگر امریکائی و ویران کردن کل اقتصاد یک منطقه، سود بیشتری دارد.

امروز بیش از ۵۰ میلیون امریکائی در فقر به سر می برند و به دریافت کوپن غذا برای مستمندان نیازمندند. طبقه متوسط به طبقه کارگر پیوست، به طبقه ای که خود به طبقه کارگران فقیر تبدیل شد (”Workingpoor“) اقتصاد محلی فرو می شکند و ایالات امریکا ورشکست می شود.

مرحله سوم : صدور ثروت

در گذرگاه عبور از بزرگترین صادر کننده به بزرگترین وارد کننده جهان بر تابلویی هزینه سنگین این سفر نقش بسته است. این تابلو ترانزنامه منفی بازرگانی امریکا است.

در سال ۲۰۱۱ کسر بودجه امریکا در برابر بقیه کشورهای جهان ۷۸۰ میلیارد دلار بود. امروز برای خرید کالاهائی که قبلاً در خود امریکا تولید می شدند سالی ۵۰۰ میلیارد دلار به کشور های آستانه ای حواله می شود.

سرمایه گذاران خارجی با دلارهای امریکائی شروع به خرید کارخانه های امریکائی کرده اند. در گذشته ثروتی که در امریکا تولید می شد در خود امریکا به مصرف می رسید. مغازه های خواربار فروشی مستقر در شهرها و محلات امریکائی پولی را که به صندوقشان می آمد به بانک می سپردند و بانک هم آن پولها را به عنوان اعتبار در اختیار مؤسسات محلی می گذاشت. مؤسسات هم می توانستند کارگر استخدام کنند و کارگران هم با مزد دریافتی خود در خوار بار فروشی محل خرید می کردند و این دور تسلسل ادامه داشت.

ولی اگر در این معادله سرمایه‌گذاران خارجی را در کنار خواربار فروش محل قرار دهیم به نتیجه دیگری می‌رسیم به این معنی که سرمایه‌گذار خارجی بخش عمده‌ای از سود خود را دوباره در محل کسب سود سرمایه‌گذاری نمی‌کند بلکه آن را به خارج می‌فرستد.

این یکی از آن دلالتی است که سبب شد بسته رونق اقتصادی پرزیدنت اوباما به نتیجه مطلوب منتهی نشود. وقتی مردم امریکا با پول خود تلویزیون یا لباس و یا میز و صندلی می‌خرند، به احتمال بسیار زیاد سود حاصله از فروش این تولیدات به دست سرمایه‌گذاران خارجی خواهد رسید و آنها با آن پول اقتصاد محل خود را رونق می‌بخشند نه اقتصاد امریکا را.

مرحله چهارم: بازگشت به دوران مهاجرت های اولیه برای آباد کردن امریکا

در زمانی که کارگران امریکائی برای یافتن کار خود را به هر دری می‌زنند کنسرن های بزرگ خارجی مانند Foxconn به انبوهی از کارگران اندک مزد دسترسی دارند. پیش از فوکسگن مؤسساتی دیگر نیز از این منبع کارگران اندک مزد به سود خود بهره می‌گرفتند.

چندی پیش مؤسسه «Ikea» کارخانه‌ای در ویرجینیا افتتاح کرد، یعنی در ایالتی که میانه خوشی با اتحادیه‌های کارگری ندارد. در سویدن، مقر اولیه Ikea، دستمزد کارگران ساعتی ۱۹ دلار است و سالانه دست کم ۵ هفته مرخصی با حقوق دارند، این مزایا مخارج تولید را نسبتاً بالا می‌برد. در نتیجه Ikea بخشی از تولید خود را به امریکا منتقل کرد که دستمزد کارگران در آنجا ساعتی ۸ دلار و مرخصی سالانه آنها دوازده روز است.

کارخانه المانی اتوموبیل سازی فولکس واگن نیز سود خود را تشخیص داد و دوباره بخشی از تولید خود را به امریکا بازگرداند. چندی پیش این کنسرن کارخانه‌ای در «چاتانوگا» واقع در ایالت تنسی افتتاح کرد که آن ایالت نیز روابطی خصمانه با اتحادیه‌های کارگری دارد. در المان کارگران مؤسسات بزرگ عضو اتحادیه کارگری هستند، سطح دستمزد آنها بالاست، حق اعتصاب دارند و در مدیریت کارخانه نیز نماینده‌ای دارند که او نیز می‌تواند در باره آینده مؤسسه سخنی بر زبان آورد. در چاتانوگا از هیچ کدام این‌ها خبری نیست.

آنجا کارگران عضو هیچ اتحادیه‌ای نیستند و دستمزد آنها ساعتی ۱۴،۵۰ دالر است. تقریباً روشن است که امریکا تازه ترین کشوری است که به جرگه کشورهای اندک مزد می‌پیوندد.

افزون بر این بهتر است کالائی که باید در امریکا به فروش برسد به جای آن که از آن سر دنیا به امریکا فرستاده شود در خود آن کشور تولید شود که هم هزینه حمل و نقل آن کمتر است و هم می‌توان مهر «Made in the USA» بر آن زد.

از این رو کنسرن هائی چون فوکسگن Foxconn در فکر این هستند که به امریکا بروند. به دشواری می‌توان تصور کرد که کارگر امریکائی حاضر به تحمل آن شرایط کاری باشد که کارگران چینی به آن تن در می‌دهند.

اما با توجه به برنامه‌ای که جمهوریخواهان دنبال می‌کنند (حزبی که در کنگره امریکا اکثریت دارد) چنین تصویری دور از واقعیت به نظر نمی‌رسد. جمهوریخواهان قوانین کار را، که از نسل‌ها پیش رسمیت یافته و اجراء شده‌اند مانند مشخص بودن حداقل دستمزدها، ۴۰ ساعت کار در هفته، ایمنی محل کار یا ممنوعیت کار کودکان، همه این‌ها را به باد حمله گرفته‌اند. و اگر موفق گردند دیگر هیچ سد و مانعی وجود ندارد که بتواند کارگر امریکائی را از پیدا کردن سرنوشتی چون کارگران کشورهای اندک مزد، در امان نگاه دارد.

این مرحله چهارم پایان خط است. اما چرا؟ دلایل آنست که راههای باقی مانده چند تائی بیش نیستند. اگر ایالات متحده امریکا سیاست بازرگانی خود را ناگهان تغییر دهد و دوباره برای کالاهای وارداتی عوارض وضع کند، تأثیر آن اندک

خواهد بود، چون کنسرن های خارجی هم اکنون کارخانه های خود را در امریکا ایجاد کرده اند و سودی که می برند در امریکا نگاه نمی دارند بلکه به خارج منتقل می سازند. ممکن است از این طریق بتوان مشاغل از دست رفته پیشین را دوباره ایجاد کرد ولی این ها دیگر مشاغلی نیستند که مزد خوبی عاید کار گران سازند. اینها مشاغل اندک مزدی هستند که کنسرن های خارجی ایجاد می کنند و سودی که از آن حاصل آید نیز در امریکا نخواهد ماند. در واقع این نوعی از استعمار است. ایالات متحده امریکا به صورتی به عقب باز می گردد که در تاریخ مانند ندارد. اگر حاصل این پس روی برای مردم دردناک نبود می توانستیم به عنوان غوغائی حیرت انگیز به تماشای آن بنشینیم.

اصل این مقاله به زبان انگلیسی است و نویسندگان آن:

"توماس هارتمن" : روزنامه نگار و نویسنده امریکائی و "سام ساکس" : نویسنده وال استریت ژورنال است